

دهه اول محرم ۱۴۴۵_ تهران

استاد اوجی شیرازی

شب عاشورا

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرحيم

اعوذ بولايتك يا مولاي يا اميرالمومنين

بسم الله الرحمن الرحيم

صلى الله عليك يا رسول الله و على اهل بيتك المظلومين المعصومين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.
اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک عليه و على آباءه فى هذه الساعة و فى کل ساعة ولياً و حافظاً و قائداً و
ناصرأ و دليلاً و عيناً حتى تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فيها طويلاً.

يا صاحب الزمان!

تو رو به اضطرار زينب، آقا بيا، آقا بيا، آقا بيا

به قلب بى قرار زينب، آقا بيا، آقا بيا، آقا بيا

به غربت مزار زينب، آقا بيا، آقا بيا، آقا بيا

به مشک پارهى علمدار، آقا بيا، آقا بيا، آقا بيا

به طفل تشنه بين گهوار، آقا بيا، آقا بيا، آقا بيا

به مادري که رفته از حال، آقا بيا، آقا بيا

به ردّ خون روى مسمار، آقا بيا، آقا بيا، آقا بيا

تو رو به لکنت رقيه / به زخم صورت رقيه...

يا بن الحسن! يا بن الحسن!

اَلسَّلَامُ عَلَى مَنْ هُتِکَتْ حُرْمَتُهُ! السَّلَامُ عَلَى مَنْ اُرِيقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ!

يا رَحْمَةَ اللهِ الْوَاسِعَةِ و يا بابَ نَجَاةِ الْاُمَّةِ، حبيبي يا حسين!

وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا. (احقاف/۱۵)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بَرُوحَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الَّذِي لَمْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ طَرَفَةً عَيْنٍ أَنْ تَعْجَلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.

هدیه محضر امیر عوالم حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین

صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه و اهلك عدوهم.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «يَا جَابِرُ، أَيْكَتَفَى مَنْ انْتَحَلَ التَّشْيِعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟» آیا برای شیعه بودن

کفایت می‌کند که کسی فقط ادعای محبت ما را داشته باشد؟

بعد خودشان فرمودند: «وَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا بِالتَّوَاضُّعِ وَالتَّخَشُّعِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَالتَّعَاهُدِ

لِلْجِيرَانِ.» به خدا شیعه ما نیست، مگر کسی که این ویژگی‌ها را داشته باشد.. یک به یک شمردند، تا به اینجا رسیدند:

«وَالْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ.» اگر می‌خواهید شیعه ما را بشناسید، اهل برّ به والدین هستند.

«مَا مِنْ وَلَدٍ بَارٍ يَنْظُرُ إِلَى وَالِدَيْهِ نَظَرَ رَحْمَةٍ إِلَّا كَانَ لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ حِجَّةٌ مَبْرُورَةٌ.» فرمودند هر فرزند خلفی که با مهربانی

به پدر یا مادرش نگاه کند، برای هر نگاه، یک حج قبول شده است. گفتیم آقا، حتی اگر روزی صد نگاه کند؟ گفتند

بله.

آنهايي که پدر و مادرهايشان زنده نيستند، چي؟ فرمودند: «سَيِّدُ الْأَبْرَارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا.» روز

قيامت که شود، آقای نیکوکاران کیست؟ کسی که بعد از مرگ پدر و مادر، به آنها نیکی کند.

دعايي است از امام سجّاد سلام الله عليه در صحيفه سجّاديه، دعاي بيست و چهارم. حضرت چنين عرضه مي‌دارد که

بار پروردگارا «اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ.» چطور کسی از سلطان حساب می‌برد؟ من نسبت به پدر و

مادرم چنين باشم.

«وَأَبْرَهُمَا بِرَّ الْأُمِّ الرَّؤُوفِ.» چطور بعضی از مادرها به فرزندان‌شان زیادی محبت می‌کنند؟ من نسبت به پدر و مادرم

این‌طور باشم.

خدایا خدمت آنها را برای من «أَتْلَجَ لَصَدْرِي مِنْ شَرِّبَةِ الظُّمآن» قرار بده. کسی که تشنه است، نوشیدنی خنکی می نوشد، چقدر دلش خنک می شود؟ خدایا نوکری پدر و مادرم را برای قلب من از این هم گوارا تر قرار بده. «الهي أَسْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كَثُرَ» من هر کاری برای آنها کردم، بگویم هیچ کاری نکردم. «وَأَسْتَكْتِرَ بِهِمَا بِي وَإِنْ قَلَّ» کوچک ترین کاری هم آنها برای من کردند، بگویم من مدیون آنها هستم و بسیار برای من کار کردند. «و لا تنسني ذكرهما في ادبار صلواتي وَفِي إِنِّي مِنْ آتَاءِ لَيْلِي، وَفِي كُلِّ طَرْفَةٍ مِنْ أَطْرَافِ نَهَارِي.» خدایا نرسد نمازی بخوانم، مگر یاد پدر و مادرم نباشم. خدایا شب و روزی نرسد که من دعاگوی پدر و مادرم نباشم. مگر چه کردند برای ما؟ واسطه تولد ما بودند، انقدر حق گردن ما پیدا کردند. با وجود اینکه خودشان هم دوست داشتند که فرزند داشته باشند.

عرض ما در این شب ها چه بود؟ این بود که حرکت سیدالشهداء سلام الله علیه صد در صد دستور خداوند است؛ اما حکمت هایی دارد و مهم ترین حکمت حرکت سیدالشهداء این است که «لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ.» مردم از جهالت نجات پیدا کنند.

جهالت چیست؟ «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً.» کسی که امامش را نشناسد.

هر شب ویژگی ها و صفاتی از امام زمان عرض کردیم. اینکه اینها کریم هستند و عادتشان احسان است. عابدترین مردمان هستند. معدن رحمت هستند. ذکر الله هستند و ...

امشب را که در آن هستیم، عرض این است که فرمودند: «الإمامُ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ.» ویژگی امام این است که برای شیعه، عین پدر مهربان است. عین مادر است نسبت به فرزند کوچکش.

فرقش چیست؟ شاید مادر به فرزند بزرگش بگوید هر جا خواستی بروی، برو، شهر دیگری خواستی بروی، اهلا و سهلا. اما چشم از بچه کوچکش بر نمی دارد. فرمودند ما نسبت به شیعیانمان این طور هستیم.

وقتی پدر و مادری که فقط واسطه تولد ما بودند و شاید نیاز هم داشتند به فرزندشان، انقدر حق گردن ما دارند که نشود نمازی بخوانیم، نشود شب و روزی بگذرد، یاد اینها نباشیم، من برای امام زمان باید چی کار کنم؟ آن آقایی که اگر خلق شدم، به یمن او بود. اگر روزی می خورم، به یمن او است. اگر دم و بازدمی دارم، به یمن او است. هر چه که دارم، از برکت او است. اگر امشب اینجا نشستم و طعم محبت سیدالشهداء به مانند حلوا ی تن تنانی، دهان و کام و وجود مرا شیرین کرده است، از برکت امام زمان سلام الله علیه است.

برای او چه کار باید کنم؟ چقدر باید یاد او باشم؟

خدایا ما را عاقّ امام زمان قرار نده.

فرمودند: «أَرْبَعَةٌ يَدْخُلُونَ فِي النَّارِ بِغَيْرِ حِسَابٍ». چهار گروه هستند که بدون حساب و کتاب وارد جهنم می‌شوند. یکی «مَنْ عَقَّ وَالِدِيهِ وَ لَوْ بِلِحْظِهِ» کسی که حتی یک لحظه عاقّ پدر و مادرش شود.

رسول خدا از کنار قبرستانی رد می‌شدند، اصحاب می‌گویند دیدیم رنگ مبارک پیغمبر اکرم متغیر شد. سراسیمه در این قبرستان رفتند، سر قبر جوانی ایستادند، به اصحاب گفتند شما می‌شنوید آن چیزی را که من می‌شنوم؟ گفتند نه، یا رسول الله. فرمودند این جوان در حال سوختن و عذاب شدن است. پای مبارک را به قبر زدند. اینجا حرف اعجاز است. پیغمبر خدا این کار را کردند.

(وای بر ما اگر کشف و شهود و کرامت برای فلان قطب و فلان آقاجون را به ما بگویند، ما باورمان می‌شود، اما اگر که بگویند از رسول خدا چنان اعجازی سر زد، بگوییم مگر می‌شود؟ بله، عزیز من، می‌شود. مگر می‌شود یک نطفه مَنی یمنی، صد کیلو آدم شود، بنشیند اینجا حرف بزند؟ عالم پر از عجایب است.)

رسول خدا پای مبارک را به قبر زدند، قبر شکافته شد. یک جوانی سر از خاک درآورد. جزغاله، آتش گرفته، سوخته، نعره می‌زد که یا رسول الله، دستم به دامن‌تان.

— چه کردی تو؟ یهودی هستی؟ کافر و بت پرست هستی؟

— رویم سیاه، یا رسول الله. من از امت شما هستم. سه وعده نماز پشت سر شما بودم. یا رسول الله، در سه جنگ در رکاب شما شرکت کردم.

— چرا حالت این طور است؟

— یا رسول الله، من عاقّ مادرم هستم.

فرمودند دنبال مادرش بفرستید. مدینه کوچک بود، مادر را آوردند. پیرزن عصازنان آمد. پیغمبر اکرم فرمودند چرا بچه‌ات را عاق کردی؟ گفت یا رسول الله، یک روز آمد خانه، همسرش سعایت کرد، خبرچینی کرد، به دروغ گفت مثلاً مادرت مرا اذیت کرده است. این پسر هم عصبانی شد، مرا هل داد. من عقب عقب رفتم، توی تنور افتادم. الان سینه من سوخته است. نه فقط سینه من، که وجودم آتش گرفت، که پسری که با شیر و وجودم او را رشد دادم، این طور با من رفتار کرد. سر بلند کردم گفتم خدایا، جان بچه‌ام را بگیر.

این مادر مهربان، اما کار به جایی می‌رسد که می‌گوید خدایا جان بچه‌ام را بگیر. چقدر امام زمان از من خطا دیدند؟ اما باز نیمه شب بلند شدند: «الهِیْ إِنَّ شِيعَتَنَا قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتَّكَلَاءً عَلَى حُبِّنَا.»

پیغمبر فرمودند بیا به خاطر من از پسرت بگذر. پیرزن سر بلند کرد، گفت خدایا قسمت می‌دهم به حق پیغمبرت، که عذاب فرزند مرا دو برابر کنی. عذاب دو برابر شد. پیامبر مهربان است، رحمتٌ للعالمین است، نمی‌خواهد که مسلمانی را چنین در عذاب ببیند. گفت سلمان، برو در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها، بگو یا فاطمه، بیا. علی هم بیاید. حسن و حسین هم بیایند سلام الله علیهم اجمعین. همه آمدند.

حضرت زهرا رو کردند به این پیرزن، گفتند تو سوختی، منم ناآشنا با سوختن نیستم. تو سینه‌ات سوخته است، منم روزی سینه سوخته خواهم شد. منم یک روزی پشت در آتش خواهم گرفت. بیا به خاطر من فاطمه زهرا، از پسرت بگذر. سر بلند کرد، گفت خدایا به حق فاطمه زهرا سلام الله علیها عذاب بچهام را دو برابر کن. عذاب دو برابر شد. امیرالمومنین آمدند، گفتند پیرزن به خاطر من علی، من اول مظلوم عالم هستم، به تو ظلم شده است، من می‌دانم. به من هم ظلم‌ها خواهد شد، ولی بیا به خاطر من علی از پسرت بگذر. گفت خدایا به حرمت علی، به عظمت علی، به آبروی علی، عذاب بچهام را دو برابر کن. عذاب دو برابر شد.

امام مجتبی چهار سالشان بود، آمدند، گفتند پیرزن، من هم جگرم از آثار سم می‌سوزد. با درد تو ناآشنا نیستم، ولی بیا به خاطر من حسن بن علی بگذر. رو کرد به امام مجتبی، گفت شما برای من عزیزی. نوه پیغمبر هستی، ولی من از بچهام نمی‌گذرم. خدایا به آبروی نوه پیغمبرت، حسن بن علی، عذاب بچهام را دو برابر کن. عذاب دو برابر شد. کار به سیدالشهداء سلام الله علیه رسید. چادر پیرزن را کشیدند، گفتند به حق من حسین، تو سینه‌ات سوخته است، من خیمه‌هایم می‌سوزد. دامن بچه‌هایم می‌سوزد. بیا به خاطر من از بچه‌ات بگذر. پیرزن آمد سر بلند کند، بگوید خدایا به حق حسین عذاب بچهام را...، نشست، امام حسین را بغل کرد، گفت به خدا به خاطر حسین از بچهام گذشتم. پرسیدند چه شد؟ گفت سر بلند کردم، بگویم خدایا عذاب را دو برابر کن، دیدم که تمام ملائکه سر از صومعه عبادت برداشتند، همه نگران و مضطرب هستند. هاتفی به من گفت که اگر چنین بگویی، تو هم در عذاب فرزندت شریک می‌شوی. چون امام حسین بغض کردند. اگر این حرف را بزنی، اشکی از کنار چشم حسین بیاید، عرش خدا به لرزه می‌افتد.

با یک قطره اشک سیدالشهداء، عرش خدا به لرزه می‌افتد، بین وقتی بالا سر جوانش آمد...

پیغمبر نشسته بودند، جوانی آمد گفت: «یا رسول الله، ما من عمل قبیح الا و انا فعلت.» هیچ گناهی نبوده است، مگر من انجام دادم. هر گناهی که بوده است، من انجام دادم. یا رسول الله، آمدم شما برای من استغفار کنید. پیغمبر فرمودند: «هل من والدیک احدٌ حی؟» پدر یا مادرت زنده هستند؟ عرضه داشت که یا رسول الله، مادرم از دنیا رفته است، ولی

پدرم زنده است. رسول خدا فرمودند برو بگو پدرت برایت استغفار و دعا کند. بلند شد برود، پیغمبر آهی کشیدند، فرمودند ای کاش مادرش زنده بود.

فرمودند اگر در نماز مستحبی بودی، پدرت صدایت کرد، نمازت را تمام کن، جواب بده. اما اگر در نماز مستحبی بودی، مادر صدایت کرد، نمازت را قطع کن، جواب مادرت را بده.

«ما حقُّ الوالد یا رسول الله؟» حق پدر چیست؟ فرمودند: «أَنْ تُطِيعَهُ ما عاشَ» تا زنده هست، اطاعتش کنی.
«ما حقُّ الوالدَةِ؟» حق مادر چیست؟ پیغمبر خدا فرمودند: «هیهات، هیهات، لو أَنَّهُ عَدَدَ رَمْلٍ عَالِجٍ وَ قَطْرٍ الْمَطَرِ.» اگر اندازه تمام قطرات باران و ریگ بیابان‌ها روی پا بایستی و به مادرت خدمت‌گزاری کنی، حق یک روز بارداری او را ادا نکردی.

چرا که، این عشق به ساقیان کوثر / این عرض ارادتم به حیدر
گر عاشق حضرت رضایم / از دامن پاک توست مادر
در روضه مرا تو شیر دادی / با ناد علی مرا بزادی
در خط محبت به زهرا / کردار تو بوده است هادی
ای مادر پر ز شور و احساس / ای طعنه زده به دُرّ و الماس
تو دست مرا گذاشتی در / دستان گره گشای عباس!

چرا اینقدر مهربانی؟ فرمودند جلوه‌ای از محبت خدا به بنده‌اش، در دل مادر است نسبت به فرزندش.
حالا مادری که اینقدر مهربان است، خدا به یک مادر بگوید "حانیه". حانیه یعنی چی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: یعنی بسیار مهربان نسبت به فرزندش.

در قرآن آیه‌ای است که خدا می‌گوید: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» ما سفارش کردیم که انسان نسبت به پدر و مادرش احسان کند. بعد خداوند ادامه می‌دهد که «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا» (احقاف/۱۵) مادری در ایام بارداری، غصه داشت و ناراحت بود. وقت وضع حمل هم غصه داشت و ناراحت بود.

آمد محضر امام صادق علیه السلام، گفت آقا جان، من معنای این آیه را نمی‌فهمم. هر مادری که خدا بخواهد به او بچه بدهد، خوشحال است. هنگامی که بچه‌اش به دنیا می‌آید، خوشحال است. چرا خدا می‌گوید آن مادری که هنگام بارداری، غصه داشت؟ هنگام تولد هم غصه داشت؟

امام صادق علیه السلام فرمودند این آیه در رابطه با مادر ما حضرت زهرا سلام الله علیهاست، وقتی که باردار بر سیدالشهداء بودند.

مگر چه اتفاقی افتاده است؟

پیغمبر به خانه آمدند. دیدند حضرت زهرا در ایام حمل بر سیدالشهداء گریان هستند. پرسیدند فاطمه جان، دخترم چرا گریه می‌کنی؟ فرمود پدر جان، این پسری که در شکم من هست، با من حرف می‌زند. گفتند خب گریه ندارد، تو هم در شکم مادر بودی، با مادرت حرف می‌زدی و به او تسلی می‌دادی.

عرض کردند پدر جان، حرف زدن من با حرف زدن این پسر، فرق می‌کند. من مادرم را تسلی می‌دادم، اما یک روز بلند می‌شوم، می‌شنوم این پسر دارد می‌گوید: انا العطشان، یک روز می‌گویم انا العریان، یک روز می‌گویم انا الغریب، انا الشهید.

دلائل الامامه می‌نویسد: شب زفاف وقتی که، (عقد او در آسمان، مهرش زمین / عاقدش خود ذات رب العالمین)، حضرت زهرا به خانه امیرالمومنین تشریف آوردند، پیغمبر فرمودند همه بروند، خود رسول الله آمدند چند قدم سمت در خارج شوند، برگشتند، گریه کردند.

حضرت زهرا گفتند پدر جان چرا گریه می‌کنی؟ فرمودند دخترم فاطمه، ثمره ازدواج شما یک حسین خواهد بود که «يُقْتَلُ عطشاناً غريباً وحيداً، لا ناصر له و لا مُعين.» سیده النساء گریه‌ای کردند.

از همان اول تسلی دل حضرت زهرا چه بود؟

رفقا، شب عاشورا است. فرمودند دخترم فاطمه هیچ‌کس نمی‌تواند برای خون به ناحق ریخته شده حسین انتقام بگیرد، «الا علی ید المهدی سلام الله علیه.»

هنگام تولد هم گریه بود. بعد از تولد سیدالشهداء، پیغمبر اکرم رد می‌شدند، دیدند صدای گریه امام حسین دارد می‌آید. چند روزشان بود. سراسیمه وارد خانه شدند گفتند دخترم فاطمه، اُسکُتیه! آرامش کن.

— چشم پدرجان، ولی چرا؟ بچه است، گریه می‌کند.

— دخترم فاطمه «لأنَّ بُکاءَهُ تُؤْذِنِي و تُؤْذِنُ الْمَلَائِكَةَ.» وقتی حسین گریه می‌کند «تبکی الجبال و النبات و البحار و الملائكة و الوحش.» تمام عالم با گریه حسین گریه می‌کنند.

همه عالم با گریه‌اش گریه کردند، ولی لشکر عمر سعد بالای سر جانش هلهله می‌کردند.

چند سالی گذشت. پیغمبر آمدند وارد خانه حضرت زهرا سلام الله علیها شدند، دیدند باز دخترشان گریان هستند.

— دخترم چرا گریه می‌کنی؟ فرمود پدر جان، خواب عجیبی دیدم.

— چه خوابی دیدی؟

— خواب دیدم حسن و حسینم از دنیا رفتند.

پیغمبر فرمودند خواب دیدی حسن و حسین از دنیا رفتند، این طور داری بی‌تابی می‌کنی؟ «کیف بکِ إِذِ الْاَکْبَرُ مُسْقِیَا بِالسَّمِّ وَ الْاَصْغَرُ مُلْطَخاً بَدَمِهِ یَتَنَاوَلُهُ السَّبَاعُ.» «کجایی وقتی که گرگ‌های درنده به حسین تو حمله می‌کنند؟ «فِرْقَةُ بِالسَّیْفِ وَ فِرْقَةُ بِالرَّمَا ح.»

حانیه یعنی مادر مهربان. این مادر مهربان با تمام شکستگی‌ها، با تمام دردها، دم آخر، هنگام وداع چه می‌گفت؟ یا علی بنشین کنارم/ شد زمان احتضارم.

وصیت حضرت زهرا سلام الله علیها چه بود؟ «وَأَبْکِیْ یَا اَبَا الْحَسَنِ وَ اَبْکِیْ لِلْیَتَامَیْ» برای بچه یتیم‌هایم هم گریه کن. علی جان، من دارم می‌روم، یک گریه کن حسین دارد می‌رود. «وَلَا تَنْسَ قَبِیلَ الْعِدَیِّ بِطَفِّ الْعِرَاقِ.» به جای من هم بنشین برای حسین گریه کن. یادت نرود او غریب است، او شهید است.

وقتی که امیرالمومنین بند کفن حضرت زهرا را بستند، به صورت رسیدند، (می‌دانید وقتی که قسمت بالا را می‌بندند، دیگر تمام امید عزیزان متوفی قطع می‌شود). گفتند حسنم، حسینم، بیایید با مادر وداع کنید. تا آمدند خودشان را روی سینه مادر انداختند، این مادری که غسلش دادند، کفنش کردند، اما طاقت ندارد، بند کفن باز شد، حسنین را در آغوش گرفتند.

یا امیرالمومنین روحی فداک/ آسمان را دفن کردی زیر خاک. وقتی هم که دفن کردند، باز فرمودند حسینم بیا با مادر وداع کن. این آقازاده هفت سال داشتند. از بالای قبر یک نگاه کردند، دیدند صورت مجروح مادر، روی خاک است، گفتند: «أَسْتَوْدِعُکَ اللهُ وَ أَسْتَرْعِیکَ وَ أَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلَامَ وَ دَاعَاً یَا أُمَّاه.» دیدند از داخل قبر، صدا بلند شد: «و علیک السلام یا عطشان الأم، یا غریب الأم، یا عریان الأم.» ای تشنه مادر.. ای خسته مادر..

لذا هر کدام از شعرای آل الله که آمدند شعری بخوانند، روضه‌ای برای حضرات اهل بیت بخوانند، از این زاویه به ماجرا نگاه کردند.

دعبل آمده روضه بخواند، چه روضه‌ای خوانده است؟

«أَفَاطِمُ لَوْ خِلَتْ الْحُسَیْنُ مُجَدَّلَا / وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانَا بِشَطِّ فُرَاتِ.»

سیف بن عمیره آمده روضه بخواند، از این زاویه نگاه کرده است:

«لَمْ أَنْسِهَا وَ سَكِينَةٌ وَ رَقِيَّةٌ / يَكِينُهُ بِتَأْسَفٍ وَ تَحَسَّرٍ / يَدْعُونَ أُمَّهُمُ الْبَتُولَةَ فَاطِمَةَ / دَعَا الْحَزِينَ الْوَالِحَ الْمُتَحَيِّرَ /
يا أمنا هذا لحسين مجدلاً.»

چرا؟ چون نگاه حضرت زهرا به ماجرای کربلا و عاشورا، جگرها را آتش می‌زند.

روایت در دار السلام محدث نوری است. صبح علی الطلوع، یک کسی آمد در خانه امام سجاد سلام الله علیه را مشت می‌کوبید. خادم رفت در را باز کرد، دید یک مسیحی پشت در است. گفت این موقع چی کار داری؟ گفت بگو آقا بیایند، می‌خواهم مسلمان شوم.

— آخر این موقع؟ مگر چه شده است می‌خواهی مسلمان شوی؟

گفت خواب عجیبی دیدم.

— چه خوابی دیدی؟

گفت خواب دیدم وسط یک بیابانی گم شدم. به خودم آمدم، دیدم خیمه‌هایی دارد آتش می‌گیرد. از آن طرف یک پیکرهایی «كَالْأَضَاحِي عَلَى الرَّمَالِ» مثل قربانی روی زمین افتاده‌اند. آقا، شما را دیدم که وسط این خیمه‌ی نیم‌سوخته افتادید. یک بانویی را دیدم که هی می‌رود بیرون، می‌آید.

از آن ترسم که آتش بفرورد / میان خیمه بیمارم بسوزد.

امام سجاد همین‌طور نگاه می‌کردند تا این شخص یک جمله گفت. گفت آقا، دیدم مادری آمد، یک سر بریده را در بغل گرفت، گفت: یومًا.. یومًا..

به اینجا که رسید، دیدم امام سجاد «قَامَ عَلَى طَوْلِهِ» تمام قامت بلند شدند «و نَطَحَ الْجِدَارَ الْبَيْتَ بِوَجْهِهِ، فَكَسَرَ أَنْفَهُ وَ شَجَّ رَأْسَهُ وَ سَالَ دَمُهُ عَلَى صَدْرِهِ.» با صورت به دیوار زدند، بینی شکست، سر شکست «و خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ مِنْ شِدَّةِ الْحُزَنِ وَ الْبُكَاءِ.»

بعد که به هوش آوردند، امام سجاد گفتند دیگر مادرش چه می‌کرد و چه می‌گفت؟

کتاب نوادر الاخبار می‌نویسد شب عاشورا (یعنی امشب) زینب کبری سلام الله علیها می‌فرمایند از جلوی در خیمه برادرم رد شدم، دیدم یک صدای گریه زنانه جگر پاره‌کن از داخل خیمه دارد می‌آید. به خودم گفتم کدام یک از مخدرات است؟ امشب که باید به برادرم تسلی بدهد، دارد گریه می‌کند. صدای حضرت رباب نیست، صدای لیلا نیست، ولی صدا آشناست. رفتم، ساعتی بعد برگشتم، دیدم هنوز گریه‌ها ادامه دارد. پرده خیمه را کنار زدم، وارد شدم، دیدم مادرم فاطمه زهرا سر حسینش را به سینه چسبانده است.

نگو مگر از دنیا نرفته است؟ مگر امیرالمومنین هنگام تشییع خودشان نبودند؟

بصائر الدرجات بابی دارد در این مسئله که «مِيتُنَا لَمْ يَمُتْ». «اینکه «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (مومنون/۱۰۰) ما هم در برزخ، زنده هستیم، اما آن مسأله‌ای که «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ» (آل عمران/۱۶۹)، یک مسئله‌ای فوق تمام این مطالب است.

مگر زینب کبری شام عاشورا که می‌خواست نماز شب بخواند، ندید یک سواری دارد می‌آید؟ مگر نگفت هرکس هستی، سر جاییت بایست؟ مگر صدایش بلند نشد که دخترم زینب، من بابایت علی هستم.

دیگر نگوییم در گودال که مادرش آمد، چرا دست و پای شمر می‌لرزید.

شب عاشوراست، هیچ ضمانتی نیست سال دیگری، روضه‌ای، گریه‌ای باشیم. شاید زیر خاک، حسرت بخوریم. یا اباعبدالله، افراد دیگری بنشینند، جای ما برایت گریه کنند. فرداشب، هر کاری کردند سر را در فرات شستند، دیدند خشکی لب برطرف نشد. به خولی گفتند می‌ترسیم کودتا شود، سر را ببرند. تو زودتر سر را ببر، به ابن زیاد بده. می‌گوید آمد وارد کوفه شد، دید در قصر بسته است. چه خاکی بر سرش بریزد این ملعون حرام‌زاده؟ بروم خانه. کجای خانه؟ متحیر ماند. در تنور خانه گذاشت. رفت کپه‌ی مرگش را گذاشت.

زنش می‌گوید نصف شب دیدم یک نوری از تنور خانه به آسمان بلند است. بلند شدم آمدم، دیدم یک مادری دست برد از توی تنور، سر را بلند کرد، به سینه چسباند.

به نازت پروریدم جان مادر/ سرت بیریده دیدم جان مادر/ اگر کشتند چرا آبت ندادند.

دیگر در این مسیر شام نگوییم حضرت زهرا چه‌ها کرد. حانیه، مادر مهربان!

در ماجرای دیر راهب که اینها فرار کردند، جوانان بعلبک می‌خواستند بیایند سرها را بردارند، با احترام دفن کنند، مخدرات را آزاد کنند. لشکر آن ملعون فرار کرد، نصف شب به دیر راهب رسیدند. در زدند، گفتند امشب باید به ما پناه بدهی. گفت دیر من کوچک است. اگر که می‌خواهید اسرا از دستتان نروند، اینها داخل حیاط بیایند، سرها را هم در اتاق بگذارید، در را قفل کنید.

می‌گوید نصفه شب دیدم از روزنه‌های اتاقی که سر هست، یک نوری دارد بیرون می‌آید. نگاه کردم دیدم که سقف شکافته است، یک هودجی از آسمان آمده است. صندوق را باز کرد، سر را به سینه چسباند.

آمده‌ام پرسشِ حالت کنم/ سرکشی از اهل و عیالت کنم/ به من بگو زینب ناشاد کو/ به من بگو قاسم داماد کو.

در این مسیر تا رفتند و اربعین آمدند، در سه روزی که حضرات آل الله در کربلا بودند، یک یهودی آمد محضر امام سجاد، گفت آقا یک سوال، این کسانی که چهل روز پیش اینجا جنگ شد، کشته شدند، با شما نسبتی دارند؟ حضرت سجاد فرمودند پدرم بود.

گفت آقا، من این اطراف کشاورزی دارم. دیدم سر و صدایی است. آمدم روی این تپه ایستادم. که صف کشیده به یک سمت، لشکری دیدم/ به جانب دگر استاده سروری دیدم/ نشان سروری از آن جناب پیدا بود/ ز قامتش فر پیغمبری هویدا بود.

همین طور داشتم نگاه می کردم، دیدم که لشکر حمله کردند «أَحْذَرُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ» امام زمان در ناحیه چنین می گویند که از هر طرف محاصرهات کرده اند. «وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ» در گرد و غبار جنگ فرو رفته بودی، یک تعبیر دارند لطیف، ولی جگر پاره می کند، می گویند عزیزم، حسینم، «أَتُخَنُّوكَ بِالْجِرَاحِ». یعنی با شمشیر و نیزه پیکرت را داغ کردند. «قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ وَ اخْتَلَفَتْ بِالْإِنْقِبَاضِ وَالْإِنْبِطَاسِ شِمَالُكَ وَ يَمِينُكَ تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ يَبَيْتِكَ.» در آن حال من ترسیدم.

("مرد" می گوید من که دیدم به حسین حمله کردند، ترسیدم، فرار کردم. بین خواهرش چه کشیده است!)

دو سه روزی که گذشت، گفتم دوباره بروم آنجا ببینم چی شد عاقبت اینها.. که ناگهان تن افتاده بی سری دیدم/ به ناز بالش خون، خفته پیکری دیدم/ نبود بر تن او جا، که زخم ناک نبود/ نبود یک سر مو بر تنش که چاک نبود/ به این اراده که پایی به پیش بگذارم/ ز خاک آن تن در خون فتاده بردارم. گفتم جلو بروم، این پیکر به رو افتاده را از زمین بردارم، دفنش کنم. السلام ای بدن بی سر گرما دیده/ ما ندیدیم، ولی زینب کبری دیده!

نزدیک شدم، شیری آمد، اشاره کرد که من حافظ این بدن هستم. تو کنار برو. می گوید من پشت تپه ای رفتم، فقط نگاه می کردم. دیدم سرزمین کربلا پر از جمعیت شد. اما از آسمان دارند می آیند. فهمیدم که این آقا یک آدم معمولی نیست. اینها ملائکه هستند. یک دفعه صدایی بلند شد: «طَرَّقُوا، طَرَّقُوا» راه را باز کنید. نگاه کردم، دیدم یک بانویی از هودجی پیاده شد، دست به کمر گرفته، کنار گودال آمد، دست زیر پیکر فرزندش برد، لب را روی رگ های بریده اش گذاشت.

این در دنیایش است. امشب هم که شب جمعه است، می دانید چه خبر است.

نشسته فاطمه پایین پای شش گوشه/ هنوز زمزمه دارد که تشنه ای پسرم؟

دیدم کسی در کتابش که از پرفروش‌ترین کتاب‌هاست، جسارت کرده است. هر کسی که معروف شد، هر کتابی که معروف شد که ارزش خواندن ندارد. رفقا، ما قال الصادق داریم. قال الباقر داریم.

سَلِ الْمَصَانِعَ رَكْباً تَهَيِّمُ فِي الْفَلَوَاتِ / تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟

در کتاب خودش دهان کجی کرده است، حرفی زده است که نستجیر بالله، مگر حضرت زهرا، عبارت بی ادبانه‌اش این است: «مثل ننه‌های من و شما هست که هر شب بر حسینش گریه کند؟» وای بر تو باد!

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر شب از عرش خدا به قتلگاه حسینش نگاه می‌کند «لَتَشْهَقُ شَهْقَةً» یک ناله‌ای می‌زند که جگر تمام ملائکه آتش می‌گیرد. «ما من ملک فی السماء» هیچ ملکی در آسمان نیست «الا یبکی رحمةً لِّبُكائِها» مگر آتش می‌گیرد و گریه می‌کند برای گریه‌ی حضرت زهرا سلام الله علیها. این که دنیايش است.

روز قیامت هم که می‌شود «وَجَمَعَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي الْمَحْشَرِ» ندا می‌آید حضرت زهرا سلام الله علیها وارد صحرای محشر شدند.

— حبیبه من، تو فقط لب تر کن.

می‌گوید بار پروردگارا می‌خواهم حسینم را ببینم که چی سرش آوردند؟

ندا می‌آید «أُنْظِرِي إِلَى قَلْبِ الْمَحْشَرِ». فاطمه، به قلب محشر نگاه کن.

نگاه می‌کند، می‌بیند حسینش آمد. چطور؟ سر بریده را در دست گرفته است، از رگ‌های بریده خون می‌جوشد. ناله‌ای می‌زند که تمام صحرای محشر از ناله سیده النساء مدهوش می‌شوند.

«یا فاطمة قومی الى الطفوف / هذا حسین طعمة السیوف / الارض تبکی و السماء، واویلا / هذا حسین بالعراء، واویلا.

رفقا، شیعه‌ها، گریه‌کن‌ها، عزادارهای حجت ابن الحسن، امشب ما آمده‌ایم کمک او باشیم. اگر شما در حال طواف هستی، طواف واجب، مومنی کمکی می‌خواهد، فرمودند طواف را قطع کن، برو کمکش کن، برگرد طواف را ادامه بده.

اعتکاف، روز اول و دوم مستحب، روز سوم واجب است. در روز سوم واجب، اگر دیدی مومنی نیاز به کمک دارد، فرمودند اعتکاف را قطع کن، روز سوم واجب برو کمک برادر مومنت کن، برگرد، اعتکاف را ادامه بده.

انقدر کمک به برادر مومن اهمیت دارد. حالا هر چقدر ایمان بیشتر باشد، ارزش این کار بالاتر می‌رود.

امام صادق فرمودند «أما تحب أن تكون فیمن یُسعد فاطمة سلام الله علیها؟» دلت می‌خواهد به حضرت زهرا کمک کنی؟ گفتیم من به حضرت زهرا کمک کنم؟ مگر می‌شود؟ فرمودند: «نعم. فابک علی الحسین علیه السلام.» بنشین برای

سیدالشهداء گریه کن. گریه تو بر امام حسین سلام الله علیه، کمک است به حضرت زهرا، کمک به سیده النساء سلام الله علیهاست.

بعد فرمودند دلت می خواهد از کسانی باشی که «أما تحبّ أن تكون ممن يصل فاطمة الزهرا سلام الله علیها، فَرُّ الحسين سلام الله علیه.» برو کربلا به زیارت سیدالشهداء علیه السلام.

هیچ روضه ای روضه مادر نمی شود. یا صاحب الزمان، امشب از ناله مادر تان گریه می کنید. از بی تابی زینب کبری گریه می کنید. رفقا، امشب صدقه بگذارید کنار برای امام زمان، قلبش داغدار است. نه من اهلیت پیدا کردم که زیر بغل هایش را بگیرم به او تسلیت بگویم به او تسلی بدهم..

امشب شهادت نامه عشاق امضا می شود.

شیخ مفید رحمت الله علیه می نویسد «لما نَزَلَ الحسين عليه السلام بكربلاء» وقتی آمدند کربلا «كان أكثر اصحابه مُلَازمة له هلال بن نافع» بیش از هر کسی در بین اصحاب، این بزرگوار به امام حسین علیه السلام چسبیده بود. حضرت را رها نمی کرد.

(از اصحاب سیدالشهداء هم هلال بن نافع، هم نافع بن هلال، به هر دو صورت نام مبارکش ذکر شده است. در لشکر مقابل هم چنین اسمی هست.)

خصوصا وقتی که گمان می کرد می خواهند امام حسین را ترور کنند، او را رها نمی کرد. شب عاشورا می گوید آمدم بیرون، دیدم اربابم پشت خیمه ها، تک و تنها می نشینند یک چیزی از زمین برمی دارند. گفتم چی کار می کنید آقا؟ فرمودند می دانی کربلا خارزار است، خار مگیلان دارد. فردا قرار است بچه های من روی این خارها با پای برهنه بدونند.

الان روضه ای فردا عصر را برایت بخوانم؟

که آه و واویلا که شمر آمد میان خیمه ها / تیغ خونین در کفش، برگشته است از قتلگاه
آمده آتش زند، ویران کند، غارت کند / خیمه ای را کآسمان می کرده با حشمت، نگاه.

یا بن الحسن! یا بن الحسن! آقا، هر شب می گفتم به روضه ما هم سری بزن؛ امشب با عرض شرمندگی آقا.. قربان دل داغدارتان بروم.

حضرت سکینه سلام الله علیها می فرماید حمله کردند که خیمه ها را آتش بزنند «فَرَرْتُ مُنْهَزِمَةً» من فرار کردم، رفتم پشت تپه ای پنهان شدم «كُنْتُ أَتَفَكَّرُ» داشتم فکر می کردم که اینها با ما چی کار می کنند. «أَيَقْتُلُونَا أَمْ يَأْسُرُونَا» ما را

می‌کشند؟ اسیر می‌کنند؟ نگاه کردم یک طرف دیدم پدرم «و اصحابه کالآضاحی علی الرمال» عین گوشت قربانی روی زمین افتادند، برگشتم این طرف دیدم «رجل علی ظهر جواده» یک کسی روی اسبش نشسته است، رفت داخل خیمه «یسوق النساء بکعب رُمحه» داره هلشان می‌دهد «و هن یلذن بعضهن ببعض» معنا نمی‌کنم. «و قد أخذ ما علیهن من أخمرة و أسورة و هن یصحن: و قلّة ناصراه!»

من پنهان شده بودم، می‌لرزیدم، صدای گریه‌ام بلند شد، برگشت مرا نگاه کرد. همه را رها کرد، سمت من آمد. من فرار کردم «أظنّ أني أسلم منه» گمان کردم می‌توانم از دستش فرار کنم «و إذا بکعب الرُمح بین کتفی» با نیزه بین دو کتفم زد «فخررتُ مَعْشِيَةً علی وجهی.»

یک موقع چشم باز کردم دیدم عمه‌ام زینب می‌گوید «قومی حبیبی، قومی!»

به خودم آمدم، دیدم عمه من، مُسود ظهره من السیاط. گفت بیا توی خیمه برویم، ببینیم چی شده است؟ آمدم دیدیم «علی بن الحسین مُلقاةً علی وجهه» با صورت به زمین افتاده است «کان یبکی لنا و نبکی له، جاء الحسین علیه السلام.» باز برگشت...

روضة قبل از شهادت هم بخوانم برایت.

چند وداع کرد. وداع اول، در خیمه کنیزها رفت، دید فضا چادر به کمرش بسته است، یک شمشیر شکسته دست گرفته است.

— چی کار می‌کنی؟

گفت آقا، صدای هل من ناصر تان را شنیدم، دیدم کسی جواب نداد. اگر اجازه دهی صف کشیم جمله کنیزان/ که ابن سعد نگوید حسین سپاه ندارد.

فرمودند جهاد از شما برداشته شده است. دعایشان کردند.

«جاء الحسین علی باب الفسطاط و نادى بأعلى صوته یا زینب، یا سکینه، یا رقیه، یا رباب، یا لیلا، یا ام کلثوم، علیکن مِنی السلام.» هشتاد و چهار زن و بچه از خیمه‌ها بیرون آمدند. هر کدام از انگشت‌های آقا را یکی از بچه‌ها می‌کشند «رُدُّنا الی مدینة جدِّنا.» بابا ما را به مدینه برگردان.

فرمودند صبر کنید، گریه‌ها در پیش دارید. نگاه کردند، دیدند همه هستند، عزیز دل بابا، سکینه سلام الله علیها نیست. کجاست؟ خود حضرت سکینه می‌فرمایند به‌خاطر اینکه پدرم گریه مرا نبیند، رفتم گوشه خیمه زانوی غم بغل گرفتم، مقنعه‌ام را در دهانم گرفته بودم که صدای گریه‌ام را بابایم نشنود، در همان حال که به خودم فشار می‌آوردم صدای

گریه‌ام بلند نشود، حس کردم یک دست مهربانی زیر مقنعه دارد سرم را نوازش می‌کند. سرم را بلند کردم، دیدم بابایم آمده است. بغضم ترکید. شروع کردم گریه کردن، اینجا بود که گفتند: دخترم، «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً / مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي / وَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي / تَأْتِيَنَهُ يَا خَيْرَةَ النَّسْوَانِ».

هر طور بود وداع کرد. آمد دید زینب به عمود خیمه تکیه داده است، لب‌ها می‌لرزد، یک کلمه گفت «ذاهب» رفتی؟ خواهرم آن کهنه پیراهن که می‌دانی بیار. دست بر قلب خواهر گذاشت، تسلی داد. لباس کهنه را پوشید. بر ذوالجناح سوار شد، برو ذوالجناح. نمی‌رود. ذوالجناح، با سر اشاره کرد، دید سه ساله پاهای اسب را گرفته است. هر طوری که بود دختر را برگرداند.

بچه‌ها هنوز امید دارند. شنیدند یک روز در مدینه امیرالمومنین را که بردند مسجد، گردن بزنند، حضرت زهرا رفتند امیرالمومنین را سالم برگرداندند. هنوز امید دارند، اگر کسی بتواند کاری کند عمه جانمان زینب است. عمه از خیمه بیرون آمد. از زیر خیمه بچه‌ها دارند نگاه می‌کنند، دیدند عمه دارد سمت امام حسین می‌دود: مهلاً مهلاً، یا بن الزهرا. پس ز جان از خواهر استقبال کرد / تا رخس بوسد الف را دال کرد / کای عنان‌گیر من آیا زینبی؟ من میگفتم چرا عُمَان این‌طور گفته است که: کای عنان‌گیر من آیا زینبی؟ که یادم آمد «يَحُولُ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ». لذا گفت کای عنان‌گیر من آیا زینبی؟

بچه‌ها دارند نگاه می‌کنند عمه چی کار می‌کند. گفت داداش، یادت است مادرم دم آخر یک چیز در گوشم گفت، رفت؟ برای همه‌تان سوال بود که مادرم چی به من گفته است. گفت هر موقع حسین لباس کهنه از تو طلب کرد، عوض من زیر گلوی حسینم را ببوس.

سلامٌ على العطشانِ عند فراتٍ / سلامٌ على العريانِ فى الفلواتِ

سلامٌ على المذبوح عند عيالهٍ / ذبيحاً رفيع الرأس فوق قناةٍ

يا صبح لا اهلا و لا مرحبا / قد قُتِلَ الحسين بين العدا.

رحم الله من نادى يا حسين

اللهم عجل لوليک الفرج